

بِسْمِ  
اللَّهِ  
الرَّحْمَنِ  
الرَّحِيمِ



بھانہ بودے ۱۱۱۱

باش تا بھانہ ای برای بودنم باشد

حقدر قسنک  
اسنا این  
مرگ  
خانوادگی!

## بهانه بودن ۱۱۱

**نویسنده:** محسن عباسی ولدی  
**ناشر:** آیین فطرت  
**مدیر هنری و طراح جلد:** سیدحسن موسی زاده  
**گرافیکست و صفحه آرا:** سعید صفارنژاد  
**ویراستار و مشاور ادبی:** زهیر توکلی  
**ارتباط باناشر:** ۳۳۲۲۱۶۶۲-۰۲۵  
**سامانه پیامکی:** ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰  
**لیتوگرافی، چاپ و صحافی:** عمران  
**نوبت چاپ:** اول / بهار ۱۳۹۶  
**شمارگان:** ۲۵۰۰ نسخه  
**قیمت:** ۸۵۰۰ تومان  
**مرکز پخش:** ۳۷۷۴۶۹۹۲-۰۲۵  
با ورود به سایت زیر و خرید اینترنتی  
یا ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی  
کتاب را درب منزل تحویل بگیرید.  
**www.bookroom.ir**  
**سامانه پیامکی:** ۱۰۰۰۳۰۲۲  
**پایگاه اطلاع رسانی نویسنده:**  
**www.abbasivaladi.ir**  
کلیه حقوق محفوظ است.

سرشناسه : عباسی ولدی ، محسن ، ۱۳۵۵ -  
عنوان و نام پدیدآور :  
چقدر قشنگ است این مرگ خانوادگی /  
نویسنده محسن عباسی ولدی .  
مشخصات نشر :  
قم : آیین فطرت ، ۱۳۹۶ .  
مشخصات ظاهری : ۲۰۹ ص . : مصور ( رنگی ) .  
فروست :  
بهانه بودن . باش تا بهانه ای برای بودنم باشد : ۱۱ .  
شابک : دوره : ۱- ۱۶- ۸۰۳۱- ۶۰۰- ۹۷۸  
ج : ۱۰- ۵- ۲۱- ۸۰۳۱- ۶۰۰- ۹۷۸  
وضعیت فهرست نویسی : فیبا  
موضوع :  
محمد بن حسن رضی الله عنه ،  
امام دوازدهم ، ۲۵۵ق . - - شعر  
موضوع : Poetry -- Imam XII , Muhammad ibn Hasan  
موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴  
موضوع : Persian poetry -- 20th century  
موضوع : شعر مذهبی فارسی -- قرن ۱۴  
موضوع : Religious poetry, Persian -- 20th century  
شناسه افزوده : بهانه بودن . باش تا بهانه ای برای بودنم باشد : ۱۱ .  
رده بندی کنگره : ۱۳۹۶ ج ۱۱ . ۹ پ ۳۶۵ / PIR ۸۱۴۸  
رده بندی دیویی : ۸۱۴/۶۲  
شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۳۴۸۰۸

آقا!

اگر عکس از تو داشتیم و قاب می‌کردیم  
و می‌زدیم روی دیوار خانه‌مان  
هر وقت دلمان برای خدا تنگ می‌شد  
قاب عکس تو را به تماشای استادم  
آن وقت ما هر چه درد داشتیم را  
با تماشای قاب معجزه‌آمیز تو  
درمان می‌کردیم.

---

تقدیم به تو ای صورت خدا روی زمین!





## فهرست

- ۹ | مقدمه
- ۱۳ | ما چشم را جز برای انتظار تو نمی خواهیم
- ۲۳ | کتاب دلت را به من قرض می دهی؟
- ۳۳ | ما از باتلاق، خسته ایم
- ۴۳ | دلمان برای بهشت تنگ است
- ۵۳ | ما را رها کن از این زندان تنگ و نمور
- ۶۳ | خیرات... نه! «شرّات» خیال در میان بچه ها
- ۷۵ | بگش ما را برای خودت تا همیشه زنده بمانیم
- ۸۵ | تو را رها کردیم و این قاب را چسبیدیم
- ۹۷ | ما بهشت هایمان را از تو می خواهیم آقا!
- ۱۰۷ | چه نشسته ای؟ امروز کودکان ما خاله پرست شده اند
- ۱۱۷ | کاش یک بار دستی می کشیدی روی چشم هایمان!
- ۱۲۷ | شراب تردید «تو دوستم داری یا نه؟»
- ۱۳۷ | امروز برای بلوغ جشن نه، عزا باید گرفت.
- ۱۴۹ | ما طفل های گریزیابیم، اما تو را دوست داریم
- ۱۵۹ | ما سری را که گرم تو نباشد، نمی خواهیم
- ۱۶۹ | ما قفس فرسود قاب جادویی شده ایم
- ۱۷۹ | ما را رها کن از دین این قاب جادویی
- ۱۹۱ | چقدر قشنگ است این مرگ خانوادگی!
- ۲۰۱ | چطور باید از تو خجالت کشید؟ یادمان می دهی؟





## مقدمه

تربیت فرزند در هر زمان، باید یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های والدین باشد؛ اما امروزه این دغدغه باید فضای بیشتری از ذهن پدران و مادران را به خود مشغول کند؛ زیرا پیچیدگی‌های موجود در سبک زندگی و موانع بی‌شماری که در مسیر تربیت در دنیای مدرن وجود دارد، کار تربیت را بیش از گذشته سخت و سخت‌تر کرده است.

مجموعه «منِ دیگرما» با موضوع تربیت فرزند در دنیای امروز، خودش را موظف می‌داند راه تربیت فرزند را پیش روی شما والدین بگشاید و بیراهه‌های این مسیر را نشان دهد.

«منِ دیگرما» دوست دارد با نگاهی دقیق به معارف ناب قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام از تربیت، سخن بگوید و تا اندازه‌ی مساحت فهمش از این معارف فاصله نگیرد. اگرچه ادّعی تطابق کامل حرف‌های او با آنچه در عمق دین آمده، ادّعی به‌گزارف است. تا کنون «منِ دیگرما» به تنهایی منتشر می‌شد؛ اما به تازگی

دوستی یافته و او را به همراه خود به خانه‌هایتان آورده است. «بهانه بودن» عنوان مجموعه‌ای از متن‌های ادبی است که موضوع مشترک آن، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. «بهانه بودن» خودش را موظف می‌داند که ذهن و دل مخاطبش را مملوّ از نام و یاد امامی کند که زنده و حاضر است. او دوست جدید «من دیگر ما» است.

یک بار میان «من دیگر ما» و «بهانه بودن» گفتگوی کوتاهی شکل گرفت که بد نیست شما هم از آن مطلع شوید. «من دیگر ما» رو به «بهانه بودن» کرد و گفت: قبول داری که آنچه از درون من تراوش می‌کند، مثل نان شب است برای این مردم؟

«بهانه بودن» گفت: چرا قبول نداشته باشم؟ کیست که انسان را بشناسد و قبول نداشته باشد، بالاتراز تربیت انسان هیچ عبادتی وجود ندارد؟ ولی یک سؤال. «من دیگر ما» گفت: بپرس.

«بهانه بودن» گفت: قبول داری که اگر تربیت به ولایت گره نخورد، هر چه قدر هم که مستقیم باشد، باز هم منحرف می‌شود؟

«من دیگر ما» گفت: مگر می‌شود قبول نکرد؟ اصلاً تربیت بدون ولایت امام زنده و حاضر، یک دروغ بی‌مزه بیش نیست. انبوهی از ورق‌ها آگرسیاه شود، دریایی از مرگ‌ها اگر تمام شود، آن هم برای نوشتن هزاران کتاب تربیت، تا وقتی که این برگه‌ها و مرگ‌ها رنگ ولایت نگیرد، کتاب‌ها موضوعش هر چه باشد، تربیت نیست.

«بهانه بودن» گفت: حالا که من و تو یک جور فکر می‌کنیم، پس بیا با هم به خانه مردم برویم. تو راه را نشان مردم بده و من چراغ راه را همیشه روشن نگه می‌دارم. چراغ، روشن اگر باشد و راه معلوم نباشد، آدم مبتلا به سکون می‌شود. راه معلوم، ولی چراغ خاموش، انسان گرفتار بیراهه می‌شود.

از همین جا بود که «بهانه بودن» و «من دیگرما» تصمیم گرفتند دست در دست یکدیگر بگذارند و با هم به خانه شما بیایند. امید است که این همراهی، اتفاقی نو در زندگی شما و فرزندان شما رقم بزند. از این که پذیرای این دو مهمان شدید، ممنونیم. پیش از آن که متن‌های «بهانه بودن» را بخوانید، به چند نکته توجه کنید:

۱. وقتی موضوعات تربیتی در قالب هنر گنجانده می‌شود، علاوه بر ماندگار شدن، انگیزه بیشتری را در مخاطب برای عمل کردن به مفاهیم تربیتی ایجاد می‌کند. همین اعتقاد هم ما را بر آن داشت، تا موضوعات تربیتی را در قالب متن‌های ادبی بگنجانیم. ادبیات در این مسیر، موضوع اصلی نیست، بلکه وسیله‌ای برای انتقال مفاهیم تربیتی است. از همین رو بنای ما در این نثرهای ادبی، خلق جملات پیچیده نیست. ما می‌خواهیم فهم این متون ادبی برای کسانی هم که ارتباط چندانی با ادبیات نداشته‌اند، سهل و ممکن باشد.

۲. به ازای هر جلد از کتاب‌های مجموعه «من دیگرما»، یک جلد «بهانه بودن» تألیف شده است. در این کتاب‌ها، برای هر یک از موضوعات اصلی، یک متن نوشته شده؛ البته ممکن است

به تناسب برخی از موضوعات، برای یک موضوع بیش از یک متن هم نوشته شده باشد.

۳. به نظر می‌رسد مطالعهٔ هر یک از این کتاب‌ها را اگر پس از مطالعهٔ همان جلد «من دیگرم» انجام دهید، مفیدتر باشد. البته این کتاب‌ها طوری نگاشته شده که برای افرادی که انگیزهٔ کافی برای مطالعهٔ کتاب‌های تربیتی ندارند، قابل استفاده باشد. اگر می‌خواهید پدران و مادرانی را که انگیزهٔ کافی برای مطالعهٔ مجموعهٔ «من دیگرم» ندارند، تشویق کنید، دعوت به مطالعهٔ این کتاب‌ها می‌تواند اثرگذار باشد.

۴. «بِهَانَهُ بُوْدن» یک مجموعهٔ چند ده جلدی است که برخی از جلد‌های آن به مجموعهٔ «من دیگرم» اختصاص یافته است. باقی کتاب‌های این مجموعه هم به یاری خدا به تدریج منتشر خواهد شد که مطالعهٔ آنها را هم به شما توصیه می‌کنیم. امیدوارم آنچه در این متن‌ها آمده، چراغ راه تربیت ما و فرزندانمان باشد.

قم: شهربانوی کرامت

بهار ۱۳۹۶

محسن عباسی ولدی


ما جِسْمِ رَا  
جُزْبِ رَا لے  
انظارِ تو  
نہ خواہیم





ما اگرچه سنگ تو را به سینه می زنیم  
مثل تو فکر نمی کنیم.  
محاسبات تو  
با محاسبات ما  
چقدر فرق می کند!  
عقل ما  
چیزهایی را که عقل تو می فهمد، نمی فهمد  
و عقل ما مشغول چیزهایی می شود  
که عقل تو نمی شود.

این فاصله به قدری زیاد است  
که گاهی به اشتباه می افتیم:  
ما درست فکر می کنیم یا تو؟



شاید هم عیب از جای دیگری است  
و اصلاً تویی که به ما شناسانده‌اند  
آن کسی نیست  
که بقیه خدا روی زمین است.  
میان فکر ما و تو این همه فاصله؟  
مگر می‌شود باور کرد؟

البته می‌شود قصه را طور دیگری هم دید:  
ما فاصله‌ای با تو نداریم  
همان طور فکر می‌کنیم که تو فکر می‌کنی  
این، «توهم فاصله» است که ما را کشته.

ما چون تو را دوست داریم  
می‌ترسیم از اینکه  
حتی ذره‌ای فاصله داشته باشیم با تو.  
یک وجب فاصله را  
فرسنگ‌ها فاصله حساب می‌کنیم.  
برای همین است که  
تو را دور از خودمان می‌بینیم.



اما نه!  
اینها دل خوش‌کُنک‌هایی است  
که دیگر  
هراندازه کوچک هم باشیم  
کاری از پیش نمی‌برد.

ما با تو فاصله داریم.  
فاصله‌مان از زمین تا آسمان نیست.  
اگر بود  
این همه بی‌قراری معنا نداشت.  
فاصله ما از قعر زمین هفتم  
تا اوج آسمان هفتم هم نیست  
بیشتر از این حرف‌هاست.

وقتی باورم نمی شد  
که ما با تو فاصله داریم  
به دنبال راز فاصله ها هم نمی گشتم  
اما وقتی فاصله را پذیرفتم  
ذهن پر از سؤالم را  
تقدیم تو کردم.  
ممنونم  
که داری معمای فاصله مان را  
قدم قدم برایم حل می کنی.

من از تو یاد گرفتم  
که اگر افسار نگاهم را به دست نگیرم  
چشمم سوار همه وجودم می شود.

کسی که نگاه، سوار براو شود  
چیزی بارِ عقلش نمی شود  
جز آنچه چشمش به او نشان بدهد.

چشم، وقتی فرمانده می شود  
به لشکر خویش خیانت می کند.  
این فرمانده، سرباز دشمن است  
و بلدچی فتنه.  
چشم عقل را می بندد  
دستش را می گیرد  
و می برد به ناکجا آباد.

تو عقلت را دودستی تقدیم خدایت کرده ای  
ما عقلمان را دودستی داده ایم به نگاهمان.

نگاه ما پراز هوا، پراز هوس.  
عقلمان را مثل یک کبوتر پرشکسته  
انداخته کنج قفس.  
نگاه تو پراز بندگی، پراز محبت.  
عقلت را مثل یک پادشاه  
نشاندن بر تخت عزت.

ما جماعتی هستیم  
که عقلشان در چشمشان است.  
چشممان می بیند  
به عقلمان فرمان می دهد  
و عقلمان همان را تجویز می کند  
که چشممان می خواهد.

ما اگر چشممان را سرباز عقل کنیم  
تازه حرف های تو را می فهمیم.  
این، بلایی است که نگاه، بر سرمان آورده:  
گاهی فکر می کنیم تو اشتباه فکر می کنی.

باشد!  
از همین امروز آغاز می کنیم.  
چشم را از تخت سلطنت پایین می کشیم.  
تو را به تاجگذاری عقل دعوت می کنیم.  
چشم اگر هوای هوس زد به سرش  
تو اگر خواستی کورش می کنیم.

اصلاً بگذار کار چشم را یکسره کنیم.  
به نگاهمان می‌گوییم  
به جایی دوخته نشود جز به راه تو.  
ما چشم را جز برای انتظار تو نمی خواهیم.

چشم وقتی به راه تو دوخته می‌شود  
لایق تماشای نگاهت می‌شود  
و مگر آفرینش چشم  
فلسفه‌ای جز تماشای نگاه تو دارد؟

ما نگاهمان را وقف راه تو می‌کنیم.  
تو هم قول بده  
که تماشای چشمانت را  
روزی، روزی مان کنی.  
ما از همین امروز آغاز می‌کنیم  
می‌شود تو هم وعده دیدار را معلوم کنی؟






کتاب دلت  
را بہ من  
قرض مے دے؟







دل ما چیزی را که تو دلت می‌خواهد، نمی‌خواهد  
و تو دلت چیزی را که ما دلمان می‌خواهد، نمی‌خواهد.  
تو چه امامی شدی برای ما؟  
و ما چه مأمومی برای تو؟  
بمیرم برایت!

یا تو با ما راه بیا  
یا ما با تو!  
و اگر بسته است راه «راه آمدن» ما با تو  
چرا دلمان را خوش کرده‌ایم  
به مأموم بودن خویش؟  
بیا همین حالا این نام را  
بردار از روی ما!

چه امامی؟  
چه مأمومی؟  
مأمومی که دوست داشتنی‌های امامش را  
دوست نداشته باشد  
به جز نام  
چه نشانی از مأموم بودن دارد؟

دل ما کتاب است  
دل تو هم کتاب.  
در دل ما به خطی زشت  
هرچه نوشته شده  
رنگ دنیا دارد.  
دل ما هواییِ دنیاست.  
این را از میان این خطوط درهم  
چه راحت می‌شود فهمید!

در جای جایِ دل تو هم  
با خط زیبا  
می‌شود نام خدا را دید.  
در این گوشهٔ دلت  
با خط نستعلیق نوشته: «خدا»  
تا هر کسی آن را بخواند  
بداند که غُلقهٔ میان تو و خدا  
از این غُلقه‌هایی نیست  
که با تار عنکبوت به هم پیچیده باشد.

رشتهٔ میان تو و خدا  
از فولادِ آبدیده است.  
هیچ تیغ و تبری را  
یارای بریدن این رشته نیست.  
این رشتهٔ میان ما و خداست  
که مثل تار عنکبوت  
به فوت کودکی بند است.

خداهایی را به نستعلیق  
روی سقف خانه‌ات نوشته‌ای  
و چراغ‌های محبتش را  
معلق کرده‌ای.  
چه نورانی است این چراغ‌ها!  
عالمی را می‌شود با آن روشن کرد.

آن گوشهٔ دلت با خط نسخ نوشته‌ای: «خدا»  
یعنی در دل تو  
هر محبتی غیر از محبت خدا منسوخ است.  
تو محبتی را به دلت راه می‌دهی  
که از خدا نشان داشته باشد و بس.

تو که مثل ما نیستی  
که هر گوشهٔ دلت را  
اجاره داده باشی به محبتی  
محبت‌هایی که نه رنگی از خدا دارند، نه بویی  
و هر کدام مدعی پادشاهی بردل ما.

دل ما میدان جنگ این محبت‌هاست.  
و درونش آشوب است از صدای شمشیرها و نیزه‌ها.  
دل‌مان صدپاره شده  
و هرتکه‌اش غنیمت کسی.

در گوشه‌ای دیگر  
با خط شکسته نوشته‌ای: «خدا».  
قشنگ معلوم است از این خط  
که می‌خواهی به ما بفهمانی  
خدا پیشِ دل شکسته است  
و دل تو، شکسته همیشه همیشگی است.  
پس خدا همیشه پیش توست.

و حالا ما که دلمان سنگ است  
باید چه کار کنیم؟  
مگر سنگ هم می شکند؟  
آری؛ اما نه با هرپتکی!  
سنگ های دل ما  
نگاه تو را محتاج است.  
نگاهت اگر نشکند سنگ ها را  
هرپتکی که باشد، خودش می شکند  
ولی خراشی روی سنگ دل ما نمی افتد.

آقا!

میان کتاب دل ما و کتاب دل تو  
فرق بسیار است.  
خودتان گفته اید:  
«دل، کتاب دیده است»  
این خط های کج و معوجی که روی دل ما افتاده  
با قلم نگاهمان نوشته شده.

---

۱. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «القلبُ مُصْحَفُ البَصَرِ» (نهج البلاغه، حکمت ۴۰۹).